

## مقایسه ی دلبستگی اجتنابی و نقصان همدلی در آزارگران جنسی و افراد عادی

مرتضی بهادر<sup>۱</sup>، محمدمهدی طالبی مجرد<sup>۲</sup>

و عباس ذبیح زاده<sup>۳</sup>

دریافت مقاله March 14, 2016  
بدرش مقاله Jan 09, 2016

وسعت خشونت جنسی به گستردگی تاریخ بشر و از جمله معضلاتی است که بشر همواره با آن دست به گریبان بوده است و می توان آن را یکی از انحرافات جدی روانی - اجتماعی به شمار آورد. آزارگری جنسی یکی از ناهنجاری هاست که در آن فرد مبتلا، با آزار دادن فرد دیگر خود را به لذت جنسی می رساند. در ادبیات پژوهشی مرتبط با آسیب شناسی روانی شخصیت های آزارگر جنسی، ارتباط بین مشکلات دلبستگی آن ها با رفتار آزارگرانه، مورد توجه خاص محققین و روان شناسان بالینی بوده است. هدف پژوهش حاضر، مقایسه ی سبک های دلبستگی و توانایی همدلی در نمونه ای از آزارگران جنسی کودک و افراد عادی بود. بدین منظور، طی یک پژوهش مقایسه ای، ۳۳ آزارگر جنسی و ۳۳ فرد عادی به عنوان نمونه ی در دسترس از نظر سبک دلبستگی، واکنش های بین فردی و توانایی همدلی مورد ارزیابی قرار گرفتند. نتایج تحلیل واریانس چندمتغیره نشان داد که سبک دلبستگی ایمن، سبک غالب دلبستگی در افراد عادی و سبک دلبستگی اجتنابی، سبک غالب دلبستگی در متجاوزین جنسی است. علاوه بر این، نتایج حاکی از توانایی بالاتر افراد عادی در شاخص توجه همدلانه و نمره ی بالاتر آزارگران جنسی در شاخص پریشانی فردی است. به نظر می رسد، نایمینی در سبک دلبستگی با ایجاد تداخل در فرایند همدلی، می تواند با آزارگری جنسی مرتبط باشد.

**واژه های کلیدی:** دلبستگی، همدلی، آزارگری جنسی

مقدمه

آزار و اذیت جنسی، نوعی انحراف جنسی است که شخص به این دلیل که نمی تواند از راه های عادی و با ایجاد رابطه ی انسانی، مشروع و قانونمند نیازهای خود را برطرف کند، با زور و اجبار و خلاف میل طرف مقابل، اقدام به آزار و اذیت او می کند (نجفی توانا، ۲۰۱۶). مهم ترین عنصر تجاوز جنسی نیز

۱. دپارتمان حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران (نویسنده ی مسوول) mrtzbhdr65@gmail.com

۲. دپارتمان حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال، تهران، ایران

۳. دپارتمان روان شناسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

همان اکراه و زور است که اراده‌ی طرف مقابل را سلب می‌کند، از او به‌جای شریک جنسی، یک قربانی می‌سازد، با سلب اراده‌ی قربانی او را تا حد یک وسیله و ابزاری بی‌ارزش پایین می‌آورد، نشان انسانی او را نادیده می‌گیرد و او را تحقیر می‌کند (به‌عنوان نمونه، خرامین و همکاران، ۲۰۱۳؛ مارشال، لوز و بارباری، ۲۰۱۳؛ بوردوین و داپ، ۲۰۱۵). بر اساس مطالعات سازمان ملل، درصد زنان گزارش شده به‌عنوان قربانی تجاوز جنسی به‌طور میانگین حدود ۲ درصد بوده است (سازمان بهداشت جهانی، ۱۹۹۸). مطابق با آمار گزارش شده در ایالات متحده نیز بین یک پنجم تا یک هفتم زنان آمریکایی قربانی تجاوز بوده‌اند که رقم بزرگی از آن را تجاوز علیه دختران ۱۵ ساله و کمتر به خود اختصاص داده است (از خرامین و همکاران، ۲۰۱۳).

تاکنون بیشتر مطالعات انجام شده در داخل کشور روی آثار زیان‌بار این جرایم بر افراد قربانی متمرکز شده‌است (فرجی‌ها و آذری، ۲۰۱۲)؛ به‌عنوان نمونه، شیوع بالای علایم اختلال استرس پس از سانحه (PTSD)<sup>۱</sup> در میان زنان قربانی تجاوز جنسی که به مراکز پزشکی قانونی در استان کهگیلویه و بویراحمد مراجعه کرده‌اند (خرامین و همکاران، ۲۰۱۳)، موید آثار بدخیم روان‌شناختی این جرایم روی قربانیان است. با این وجود در مورد شخصیت متجاوزان جنسی در کشور ما اطلاعات تجربی اندکی وجود دارد و داده‌های قابل استنادی در این زمینه موجود نیست. بررسی ویژگی‌های روان‌شناختی متجاوزان به‌عنف و آزارگران جنسی یکی از خطوط پژوهشی مهم طی سال‌های گذشته بوده است (ریچ، ۲۰۱۱؛ وودورث و همکاران، ۲۰۱۳؛ مارشال، فرناندز، هودسن و وارد، ۲۰۱۳). سبک دلبستگی به‌والد و توانایی بروز رفتار همدلانه، از مهم‌ترین مفاهیم روان‌شناختی هستند که در آسیب‌شناسی روانی شخصیت‌های آزارگر جنسی مورد مطالعه قرار گرفته‌اند (وارد، هودسن، مارشال و سیگرت، ۱۹۹۵؛ بورک، ۲۰۰۱؛ کوول و اسکولارا، ۲۰۰۲؛ بورک و بورخارت، ۲۰۰۳؛ مارشال، مارشال، سران و ابرین، ۲۰۰۹).

مطابق با نظریه‌ی دلبستگی<sup>۲</sup> (بالبی، ۱۹۸۸)، ارتباطات نخستین کودک با والد، بر تعاملات اجتماعی تنظیم هیجان، الگوی توجه و سازگاری روان‌شناختی او به‌خصوص در اوقات تنیدگی و استرس تأثیر می‌گذارد. کودکی که در مسیر تحول قرار دارد، طی تعامل‌های مکرر خویش با نگاره‌ی دلبستگی (اغلب با مادر)، احتمال رفتارهای حمایت‌گرانه‌ی او را درونی‌سازی کرده و از این طریق یک بازنمایی

ذهنی پایدار از خود و دیگران در قالب روابط بین فردی شکل می‌دهد. درون‌مایه‌ی عمده‌ی این بازنمایی‌های ذهنی که در نظریه‌ی دلبستگی از آن ذیل عنوان «الگوهای درون‌کاری»<sup>۱</sup> یاد می‌شود را انتظار کودکان از میزان در دسترس بودن، قابلیت اعتماد و توانایی تامین امنیت و آسایش از سوی نگاره‌ی دلبستگی شکل می‌دهد (الکساندر، کواس و گودمن، ۲۰۰۴). در حد خطوط کلی نتیجه‌ی عمده‌ی کنش متقابل میان مراقب و کودک را می‌توان به وجود آمدن نوعی دلبستگی عاطفی میان آنها دانست که اساسا این رابطه‌ی عاطفی، ارزش انطباقی داشته و سبب می‌شود که کودک به هنگام ترس و عدم اطمینان به پی‌جویی آسایش حاصل از وجود مادر به عنوان نگاره‌ی اصلی دلبستگی پرداخته و گرایش به همجواری و نزدیکی با او را از خود نشان دهد (میکولینسر و شیور، ۲۰۰۵). مفهوم دلبستگی شامل مولفه‌های اجتماعی (ارتباطات اجتماعی)، هیجانی (پیوندهای هیجانی با دیگران)، شناختی (مدل‌های درون‌کاری) و رفتاری (پاسخ‌های رفتاری در چارچوب روابط اجتماعی) است و ماهیت تعامل این مولفه‌ها، روند تحول بهنجار کودک را تعیین می‌کند (بشارت، محمدی‌حاصل، نیک‌فرجام، ذبیح‌زاده، فلاح، ۲۰۱۴).

اینسورث، بلهار، واترز و وال (۱۹۷۸) بر اساس مطالعات و مشاهدات خود سه سبک دلبستگی را مشخص کردند. سبک دلبستگی ایمن<sup>۲</sup> (افرادی که بر مبنای تجارب گذشته‌ی خود مراقب را فردی در دسترس و پاسخ‌گو به نیاز می‌دانند)، سبک دلبستگی نایمن دوسوگرا یا اضطرابی<sup>۳</sup> (افرادی که بر مبنای تجارب گذشته‌ی خود مراقب را ناپایدار و غیرقابل پیش‌بینی می‌دانند) و سبک دلبستگی نایمن اجتنابی<sup>۴</sup> (افرادی که بر مبنای تجارب گذشته‌ی خود مراقب را فردی غیرقابل دسترس و ناپاسخ‌گو به نیاز می‌دانند). بعدها گروه چهارمی از کودکان نیز شناسایی شدند که فاقد رفتار منسجمی بوده و بدین دلیل در هیچ یک از طبقات مزبور جای نمی‌گرفتند. این کودکان با سبک دلبستگی نایمن آشفته<sup>۵</sup>، در شرایط تنیدگی‌زا، الگوهای سازمان‌نا یافته و فاقد نظمی دارند که معمولا با پیشینه‌ای از طرد و بدرفتاری همراه است. در ادبیات پژوهشی مرتبط با آسیب‌شناسی روانی شخصیت‌های آزارگر جنسی، ارتباط بین مشکلات دلبستگی آن‌ها با رفتار آزارگرانه، مورد توجه خاص محققین و روان‌شناسان بالینی بوده است. مطابق با انگاره‌های نخست بالبی پیرامون دلبستگی، فرضیه‌هایی در مورد آزارگری جنسی طی کارهای بالینی او با نوجوانان آزارگر شکل گرفت. بالبی (۱۹۸۸؛ از بورک و بورخارت، ۲۰۰۳) در یکی از نخستین مقاله‌های خود ویژگی «بی‌مهری»<sup>۶</sup> را در این آزارگران تصریح کرد که مطابق با

1. internal working model  
2. secure

3. ambivalent or anxious  
4. avoidant

5. disorganized  
6. affectionless

فرضیه‌های بالبی از آبشخور روابط دلبسته‌محور زخم‌خورده‌ی آنها با والدشان مایه می‌گرفت. پژوهش‌ها از یک سو بی‌مهری توصیف شده توسط بالبی، در پژوهش‌های متعددی با کشف نقص در همدلی افراد متجاوز جنسی با فرد قربانی مورد تاکید قرار می‌دهند (کول و اسکالورا، ۲۰۰۲؛ مارشال و همکاران، ۲۰۰۹) و از سوی دیگر از غالب بودن سبک دلبستگی نایمن در این افراد حکایت می‌کنند. با این وجود نتایج پژوهش‌ها در زمینه‌ی تشخیص سبک دلبستگی آزارگران جنسی چندان همسو و همخوان نبوده است. بورک و بورخارت (۲۰۰۳) نشان دادند که سبک دلبستگی نایمن آشفته، سبک دلبستگی غالب در آزارگران جنسی است اما نتایج مطالعه‌ی مک کیلوپ و همکاران (۲۰۱۲) حاکی از غالب بودن سبک دلبستگی نایمن اجتنابی در گروه اخیر بوده است. در جدیدترین مطالعه نیز مین رمین، برگ و نایت (۲۰۱۴) نشان دادند که سبک دلبستگی نایمن اضطرابی یا دوسوگرا در متجاوزین جنسی غالب است. علاوه بر این، در هیچ‌یک از این مطالعات وضعیت پایه‌ی همدلی و سبک دلبستگی در آزارگران جنسی به‌طور همزمان مورد بررسی قرار نگرفته است. با توجه به ناهمخوانی در نتایج مطالعات پیشین و همچنین فقدان داده‌ی تجربی قابل استناد در کشورمان در حوزه‌ی مزبور، این مطالعه درصدد بوده است تا سبک دلبستگی و توانایی همدلی گروهی از متجاوزان جنسی را با افراد عادی و فاقد آسیب مورد مقایسه قرار دهد.

## روش

این پژوهش از نوع علی-مقایسه‌ای بود. جامعه‌ی آماری این پژوهش مردان ۲۰ تا ۲۵ ساله‌ای بود که در نیمه‌ی دوم سال ۱۳۹۳ در دادگاه‌های کیفری استان‌های مازنداران و تهران به دلیل کودک‌آزاری جنسی (آزار خیابانی کودکان زیر ۱۵ سال) مورد پیگیری و بازخواست قرار گرفته بودند. از این جامعه، ۳۳ فرد محکوم که تمایل به همکاری در این پژوهش داشتند، به‌عنوان نمونه انتخاب و با ۳۳ نمونه‌ی عادی از نظر سنی و پایه‌ی اقتصادی هم‌تاسازی شدند و هر دو گروه با سیاهه‌ی دلبستگی بزرگسال (AAI)<sup>۱</sup> و مقیاس واکنش‌های بین فردی (IRI)<sup>۲</sup> مورد آزمون قرار گرفتند. سیاهه‌ی دلبستگی بزرگسال که بر اساس ماده‌های پرسشنامه‌ی دلبستگی بزرگسال هازان و شیور (۱۹۸۷) ساخته و در نمونه‌های دانشجویی و جمعیت عمومی ایرانی هنجاریابی شده است (بشارت،

1. Adult Attachment Inventory

2. Interpersonal Reactivity Index

۲۰۱۱)، یک آزمون ۱۵ ماده‌ای است که سه سبک دلبستگی ایمن، اجتنابی و دوسوگرا (اضطرابی) را می‌سنجد. اعتبار و پایایی این آزمون در ایران مورد تایید قرار گرفته است (بشارت، ۲۰۱۱). مقیاس واکنش‌های بین فردی، به منظور سنجش توانایی همدلی استفاده شد. این مقیاس یک پرسشنامه‌ی ۲۸ سوالی است که نخستین بار توسط دیویس<sup>۱</sup> (۱۹۸۳؛ از فیض‌آبادی، فرزاد و شهرآرای، ۱۳۸۵) ساخته شد. او در این آزمون، چهار بعد همدلی را تحت عنوان دیدگاه‌گیری<sup>۲</sup> (توانایی فرد جهت در نظر گرفتن دیدگاه دیگران) تخیل<sup>۳</sup> (جایگزینی خود به صورت خیالی در قالب احساسات و اعمال شخصیت‌های تخیلی کتاب‌ها و فیلم‌ها)، توجه همدلانه<sup>۴</sup> (میزان همدلی با دیگران و ابراز نگرانی برای در ماندگی دیگران) و پریشانی فردی<sup>۵</sup> (احساسات خودمحور، نگرانی شخصی، ناآرامی و تنیدگی در شرایط بین فردی) را می‌سنجد. پژوهش‌ها بیانگر اعتبار و پایایی این پرسشنامه است (فیض‌آبادی و همکاران، ۲۰۰۶).

#### یافته‌ها

جدول ۱، میانگین و انحراف استاندارد نمرات افراد دو گروه را در شاخص‌های مورد سنجش نشان می‌دهد.

جدول ۱. میانگین و انحراف معیار نمرات دو گروه در سبک‌های دلبستگی

و شاخص‌های همدلی				متغیرها / شاخص‌ها
افراد عادی		آزارگران جنسی		
sd	M	sd	M	
۴/۸۶	۱۴/۳۶	۳/۶۰	۱۱/۱۹	دلبستگی ایمن
۳/۹۵	۱۲/۲۶	۴/۱۷	۱۵/۶۱	دلبستگی اجتنابی
۴/۳۸	۱۱/۱۸	۵/۴۷	۱۲/۴۹	دلبستگی دوسوگرا
۴/۳۸	۱۲/۵۷	۳/۸۴	۱۱/۹۵	دیدگاه‌گیری
۳/۴۵	۱۲/۰۴	۴/۱۲	۱۱/۶۴	تخیل
۳/۹۱	۱۴/۲۵	۳/۲۶	۱۱/۶۳	توجه همدلانه
۴/۱۷	۱۲/۶۱	۲/۶۲	۱۵/۴۵	پریشانی فردی

به منظور تحلیل داده‌های مزبور و مقایسه‌ی میانگین نمرات دو گروه در شاخص‌های مورد سنجش ابتدا نتایج آزمون تحلیل واریانس چندمتغیره برای معناداری تفاوت‌ها مورد بررسی قرار گرفت. در ابتدا

1. Davis  
2. perspective-taking

3. Fantasy  
4. empathic concern

5. personal distress

مفروضه‌ی یکسانی واریانس‌های نمرات دو گروه در شاخص‌ها، مورد بررسی قرار گرفت و با توجه به برقراری مفروضه‌ی یکسانی واریانس‌ها از تحلیل واریانس استفاده شد. خلاصه‌ی نتایج آزمون تحلیل واریانس چندمتغیره برای بررسی تفاوت میانگین نمرات دو گروه در جدول ۲ نشان داده شده است.

**جدول ۲. نتایج آزمون تحلیل واریانس چندمتغیره برای بررسی تفاوت میانگین نمرات دو گروه**

متغیر / شاخص	لامبدای ویلکز	درجه‌ی آزادی ۱ و ۲	F	Sig.	اندازه‌ی اثر
گروه‌ها	۰/۶۲۴	۱ و ۶۴	۴/۳۸	۰/۰۱	۰/۰۱

همچنان که نتایج حاصل از جدول ۲ نشان می‌دهد، تفاوت معناداری بین میانگین نمرات افراد دو گروه در شاخص‌های مورد سنجش وجود دارد و بنابراین به مقایسه‌ی میانگین گروه‌ها در هر یک از نمرات پرداختیم.

**جدول ۳. خلاصه‌ی نتایج آزمون تحلیل واریانس برای مقایسه‌ی تفاوت‌ها در هر یک از شاخص‌ها**

شاخص / متغیر	گروه	n	F	Sig.
دلبستگی ایمن	آزارگران جنسی	۳۳	۵/۱۵	۰/۰۱
	افراد عادی	۳۳		
دلبستگی اجتنابی	آزارگران جنسی	۳۳	۴/۹۳	۰/۰۱
	افراد عادی	۳۳		
دلبستگی دوسوگرا	آزارگران جنسی	۳۳	۱/۸۳	۰/۲۸
	افراد عادی	۳۳		
دیدگاه‌گیری	آزارگران جنسی	۳۳	۰/۳۸	۰/۴۷
	افراد عادی	۳۳		
تخیل	آزارگران جنسی	۳۳	۰/۴۱	۰/۳۶
	افراد عادی	۳۳		
توجه همدلانه	آزارگران جنسی	۳۳	۴/۳۹	۰/۰۱
	افراد عادی	۳۳		
پیشانی فردی	آزارگران جنسی	۳۳	۳/۹۱	۰/۰۱
	افراد عادی	۳۳		

همانگونه که مشاهده می شود بین میانگین نمرات افراد دو گروه در سبک های دلبستگی ایمن و اجتنابی تفاوت معناداری وجود دارد.

### بحث و نتیجه گیری

مطالعه ی حاضر با هدف بررسی سبک های دلبستگی و توانایی همدلی در متجاوزین جنسی و مقایسه ی آن با افراد عادی و فاقد آسیب انجام شده است. همچنان که نتایج این مطالعه نشان می دهد، درحالی که سبک دلبستگی غالب در افراد عادی و فاقد آسیب، سبک دلبستگی ایمن بوده است، در افراد گروه آزارگران جنسی، سبک دلبستگی غالب سبک نایمن اجتنابی بوده است. نایمنی در روابط دلبسته-محور اولیه ی آزارگران جنسی، نکته ای است که در مطالعات پیشین نیز روی آن تاکید شده است و این بخش از نتایج مطالعه ی حاضر را می توان همسو با آن دانست (به عنوان نمونه، بورک و بورخارت، ۲۰۰۳؛ مک کیلوپ و همکاران، ۲۰۱۲؛ میتر و همکاران، ۲۰۱۴). غالب بودن سبک دلبستگی اجتنابی در گروه آزارگران جنسی، بیشتر در مطالعه ی مک کیلوپ و همکاران (۲۰۱۲) مورد تایید قرار گرفته بود. این نایمنی در روابط دلبسته محور اولیه با خصیصه ی «کنترل بی عاطفه»<sup>۱</sup> در مطالعه ی مک کیلوپ و همکاران (۲۰۱۲) نیز مورد تاکید قرار گرفته است. این سبک از والدگری و کنترل والدینی، ترکیبی از مراقبت پایین و کنترل گری بالای والدین است. پژوهش های دیگری (به عنوان نمونه، مارسا و همکاران، ۲۰۰۴) نیز این سبک از والدگری را در مراقبین اولیه ی آزارگران جنسی گزارش داده اند. مطابق با نظریه ی کنترل (هیرسکی، ۱۹۶۹؛ از مک کیلوپ و همکاران، ۲۰۱۲) در چارچوب نظریه ی دلبستگی، انسان ها ذاتا مستعد رفتارهای پرخاشگرانه و خود-دوست دارانه هستند. بر این اساس جامعه-پذیری مثبت هنجارها و ارزش های اجتماعی نیازمند بازداری و کنترل چنین تکانه ها و امیال طبیعی ضداجتماعی است. آزارگری فی نفسه در نتیجه ی تعامل بین خودکنترل گری پایین و فرصت های محیطی رخ می دهد. در این چارچوب افراد متجاوز و آزارگر، لزوما ارتکاب جرایم را نمی آموزند بلکه آن ها در یادگیری آن چه نباید انجام دهند، دچار مشکل هستند (ورتلی و اسمالبن، ۲۰۰۶). این انگاره با داعیه ی فوناگی (۲۰۰۳) که بیان می کند استعداد های زیستی و آثار اجتماعی، تخریب و آزارگری را خلق نمی کند بلکه در عوض سبب ایجاد تسامح در فرایندهای اجتماعی تنظیم آن می شود، همسو است. بر این اساس نایمنی در روابط دلبسته محور اولیه، یک زمینه و استعداد کلی را در

شخصیت فرد ایجاد می کند که این زمینه های آسیب پذیر شخصیتی در سنین بزرگسالی در تعامل با برخی مولفه های محیطی و اجتماعی می توانند زمینه ساز آزارگری و تجاوز جنسی شود (مک کیلوپ و همکاران، ۲۰۱۲).

همچنان که در قسمت نتایج مطالعه ی حاضر به آن اشاره شد، در دو شاخص توجه همدلانه و پریشانی فردی تفاوت معناداری بین افراد دو گروه وجود داشته داشته است. پریشانی فردی بالاتر و توجه همدلانه ی پایین تر آزارگران جنسی در قیاس با همتایان عادی آنها را می توان شاهدی بر نقصان توانایی همدلی در این افراد دانست. این بخش از نتایج مطالعه ی حاضر را می توان همسو با نتایج مطالعات پیشینی دانست که بر نقص همدلی در افراد متجاوز جنسی تاکید کرده اند (به عنوان نمونه، کوول و اسکالورا، ۲۰۰۲؛ مارشال و همکاران، ۲۰۰۹). اهمیت سازه ی همدلی در مطالعات و پژوهش هایی که در زمینه ی آسیب شناسی شخصیت های آزارگر جنسی انجام شده این است که خشونت و پرخاشگری به طور معکوسی در ارتباط با پاسخ های همدلانه قرار دارند. بر این اساس فقدان همدلی نسبت به فرد قربانی به فرد متجاوز این اجازه را می دهد تا بار اضطراب و احساس گناه ناشی از عمل آزارگرانه ی خود را کاهش دهد و یا حتی از آن اضطراب و احساس گناه به طور کامل اجتناب نماید. در همین راستا، نتایج برخی از پژوهش ها نشان می دهد که افراد آزارگر جنسی که کودکان را مورد سواستفاده ی جنسی خود قرار داده بودند، پس از یادگیری رفتارهای همدلانه، این توانایی را به دست آوردند که رفتارهای آزارگرانه ی خود علیه کودکان را مورد بازداری و کنترل قرار دهند (کوول و اسکالورا، ۲۰۰۲) اما، نکته ی جالب توجهی که در این مطالعه به دست آمده، توجه و تمرکز هم زمان روی سازه های دل بستگی و همدلی بوده است. مطابق با ادبیات پژوهش، توانایی همدلی نیز یکی از مهم ترین ابعاد سازگاری روان شناختی است که تحت تاثیر روابط دل بسته محور نوباوه با موضوع دل بستگی خویش، نرج می یابد (کسیدی و شیور، ۲۰۰۸).

رفتار دل بستگی، مسیر تحول بهنجاری را در گذرگاه های تحول طی کرده و به صورت همدلی یعنی فهم و پذیرش احساس ها، نیازها و رنج های شخص دیگر بروز می کند و بر پابندی افراد نسبت به معیارهای فرهنگی و پذیرش مسوولیت های اجتماعی، سلامت روان و سازگاری اجتماعی آنها تاثیر می گذارد. این درحالی است که وجود نایمنی در روابط دل بسته محور نیز متعاقبا با توانایی همدلی پایین تر و بالطبع احتمال ارتکاب جرم بالاتر در دوره ی بزرگسالی همراه است (میکولینسر و شیور، ۲۰۰۵). مبتنی بر نخستین پژوهش های شکل گرفته بر اساس نظریه دل بستگی، ایده هایی مبنی بر این که سبک دل بستگی ایمن موجب پرورش ظرفیت های شفقت و نوع دوستی می شود، شکل گرفت. مطابق با این



انگاره‌ها، رفتارهای همدلانه و نوع‌دوستانه در چارچوب نظریه‌ی دلبستگی به عنوان آن‌چه «سیستم رفتار مراقبتی» نامیده می‌شود، در نظر گرفته می‌شوند. این سیستم رفتاری که توسط نگاره‌ی دلبستگی (مادر) فراهم می‌شود به درک مناسب از رنج و درد دیگران و پاسخ‌دهی به آن اشاره دارد (میکولینسر و همکاران، ۲۰۰۵). در این راستا پژوهش‌ها نشان داده است افرادی که از سبک دلبستگی ایمن بهره‌مند هستند، با سهولت بیشتری در قیاس با هم‌تایان خویش که واجد سبک دلبستگی نایمن بودند، رنج دیگران را ادراک کرده و به آن پاسخ می‌دهند. این درحالی است که نایمنی در روابط دلبسته‌محور با بروز رفتارهای همدلانه و نوع‌دوستانه تداخل دارد؛ چنان‌که افراد با سبک دلبستگی نایمن از درد و رنج دیگران فاصله می‌گیرند که این خود منجر به کاهش توانایی همدلی و کمک‌های نوع‌دوستانه می‌شود (میکولینسر و همکاران، ۲۰۰۵؛ میکولینسر و شیور، ۲۰۰۵؛ کسیدی و شیور، ۲۰۰۸). در همین راستا کسیدی و شیور (۲۰۰۸) اشاره می‌کنند که تاریخچه‌ی دلبستگی می‌تواند پیش‌بین مهمی از اضطراب، خشم و همدلی در دوره‌ی کودکی باشد. مطابق با این انگاره، کودکانی که تاریخچه‌ی دلبستگی دوسوگرا (اضطرابی) دارند در قیاس با کودکانی که تاریخچه‌ی ای از سایر سبک‌های دلبستگی را با خویش همراه دارند به احتمال بیشتری مشکلاتی با علایم اضطراب گزارش می‌کنند که احتمالاً در پاسخ به گوش‌بزرگی مداومی است که آن‌ها در روابط دلبسته‌محور نخستین خود نزع می‌دهند اما کودکانی که تاریخچه‌ی دلبستگی اجتنابی دارند، به احتمال بیشتری رفتارهای توأم با عصبانیت و خشم را چه در برخورد با همسالان و چه در برخورد با والدین خویش نشان خواهند داد که این رفتارها احتمالاً به عنوان پاسخی به طرد مزمن و غیرحساس بودن مراقبین آنهاست و یا به علت تناقض غیرقابل مدیریت دلبستگی به مراقبین مرعوب‌کننده. درمقابل کودکان با تاریخچه‌ی دلبستگی ایمن به نظر می‌رسد که از روابط نخستین خود، مبنایی برای همدلی کردن اکتساب کرده‌اند. با تسری این ظرفیت به روابط جدید این توانایی در کودکان ایمن شکل می‌گیرد تا ضمن حساس بودن به سرنخ‌های هیجانی دیگران، الگویی از تنظیم عاطفی دوجانبه را برای کمک به فردی که دچار اضطراب و پریشانی است شکل دهند (کسیدی و شیور، ۲۰۰۸).

#### References

- Ainsworth, M., Blehar, M., Waters, E., & Wall, S. (1978). *Patterns of Attachment*. Hillsdale, NJ: Erlbaum.
- Alexander, K., Quas, J., & Goodman, G. (2004). Theoretical advances in understanding children's memory for distressing events: The role of attachment. *Developmental Review*, 22, 490-519.
- Atashane, M., Basiriniya, A., & Ebrahiminasab, Y. (2011). The study of etiology of sexual crimes against women in Iranian criminal law perspective. *Woman and Culture*, 11, 99-109. [Persian.]
- Besharat, M. A. (2005). Etiology of personality disorder based on attachment theory. *Current Psychology*, 21, 41-48. [Persian.]
- Besharat, M. A. (2008). Attachment styles and emotional disorder. *Psychological Research*, 24, 63-80. [Persian.]

- Besharat, M. A., MohammadiHasel, K., Nikfarjam, M. R., Zabihzadeh, A., & Fallah, M. H. (2012). The comparison of attachment styles in individuals with depression, anxiety disorders and normal controls. *Developmental Psychology*, 35, 227-236. [Persian.]
- Borduin, C. M., & Dopp, A. R. (2015). Economic impact of multisystemic therapy with juvenile sexual offenders. *Journal of Family Psychology*, 29(5), 687.
- Bowlby, J. (1988). *Attachment and loss: Vol. 1. Attachment*. New York: Basic Books.
- Burk, L. R., & Burkhart, B. R. (2003). Disorganized attachment as a diathesis for sexual deviance: Developmental experience and the motivation for sexual offending. *Aggression and Violent Behavior*, 8(5), 487-511.
- Burke, D. M. (2001). Empathy in sexually offending and nonoffending adolescent males. *Journal of interpersonal violence*, 16(3), 222-233.
- Cassidy, J., & Shaver, P. (2008). *Handbook of Attachment: Theory, Research, and Clinical Applications*. Second edition, The Guilford Press.
- Covell, C. N., & Scalora, M. J. (2002). Empathic deficits in sexual offenders: An integration of affective, social, and cognitive constructs. *Aggression and Violent Behavior*, 7(3), 251-270.
- Farajih, M., & Azari, H. (2010). Criminal protection of women victims of rape in Iranian law. *Social Welfare*, 40, 287-314. [Persian.]
- Fonagy, P. (2003). Towards a developmental understanding of violence. *The British Journal of Psychiatry*, 183, 190-192.
- Kharamin, S. A., Gorji, R., Gholamzadeh, S., & Amini, K. (2011). The study of prevalence of PTSD in rape victims referred to forensic in KOHGOLUYE and BUYERAHMAD. and BoyerAhmad adultery and rape. *Forensic*, 18, 99-105. [Persian.]
- Marsa, F., O'Reilly, G., Carr, A., Murphy, P., O'Sullivan, M., Cotter, A., & Hevey, D. (2004). Attachment styles and psychological profiles of child sex offenders in Ireland. *Journal of Interpersonal Violence*, 19, 228-251.
- Marshall, W. L., & Barbaree, H. E. (1990). An integrated theory of the etiology of sexual offending. In W. L. Marshall, D. R. Laws, & H. E. Barbaree (Eds.), *Handbook of sexual assault: Issues, theories, and treatment of the offender* (pp. 257-275). New York: Plenum.
- Marshall, W. L., Fernandez, Y. M., Hudson, S. M., & Ward, T. (Eds.). (2013). *Sourcebook of treatment programs for sexual offenders*. Springer Science & Business Media.
- Marshall, W. L., Laws, D. R., & Barbaree, H. E. (Eds.). (2013). *Handbook of sexual assault: Issues, theories, and treatment of the offender*. Springer Science & Business Media.
- Marshall, W. L., Marshall, L. E., Serran, G. A., & O'Brien, M. D. (2009). Self-esteem, shame, cognitive distortions and empathy in sexual offenders: Their integration and treatment implications. *Psychology, Crime & Law*, 15(2-3), 217-234.
- McKillop, N., Smallbone, S., Wortley, R., & Andjic, I. (2012). Offenders' Attachment and Sexual Abuse Onset A Test of Theoretical Propositions. *Sexual abuse: a journal of research and treatment*, 24(6), 591-610.
- Mikulincer, M., & Shaver, P. R. (2005). Mental representations of attachment security: Theoretical foundation for a positive social psychology. In M. W. Baldwin (Ed.), *Interpersonal cognition* (pp. 233-266). New York: Guilford Press.
- Miner, M. H., Romine, R. S., Berg, D., & Knight, R. A. (2014). Anxious Attachment, Social Isolation, and Indicators of Sex Drive and Compulsivity Predictors of Child Sexual Abuse Perpetration in Adolescent Males?. *Sexual abuse: a journal of research and treatment*, 1079063214547585.
- Rich, P. (2011). *Understanding, assessing and rehabilitating juvenile sexual offenders*. John Wiley & Sons.
- Tavajohi, A., & Tavakolpoor, M. H. (2010). The study of differences betweenadultery and rape with an emphasis on proven practices. *Eslamic Law*, 34, 101-132. [Persian.]
- Ward, T., Hudson, S. M., Marshall, W. L., & Siegert, R. (1995). Attachment style and intimacy deficits in sexual offenders: A theoretical framework. *Sexual Abuse: A Journal of Research and Treatment*, 7(4), 317-335.
- WHO. (1998). *The international crime victim survey in countries in transition: national reports*. Rome: United Nations Interregional Crime and Justice Research Institute .
- Woodworth, M., Freimuth, T., Hutton, E. L., Carpenter, T., Agar, A. D., & Logan, M. (2013). High-risk sexual offenders: an examination of sexual fantasy, sexual paraphilia, psychopathy, and offence characteristics. *International journal of law and psychiatry*, 36(2), 144-156.
- Wortley, R., & Smallbone, S. (2006). Applying situational principles to sexual offenses against children. In R. Wortley, & S. Smallbone (Eds.). *Situational prevention of child sexual abuse*. Monsey, New York: Criminal Justice Press.

Journal of  
Thought & Behavior in Clinical Psychology  
Vol. 9 (No. 35), pp. 27-36, 2014

### **Comparing avoidant attachment and lack of empathy in Sexual abusers and ordinary people**

Bahadur, Morteza

**Shahid Beheshti University, Tehran, Iran**

Talebi mojarad, Mohammad Mahdi

**Islamic Azad University, North Tehran Branch, Tehran, Iran**

Zabihzadeh, Abbas

**Shahid Beheshti University, Tehran, Iran**

Received: March 14, 2016

Accepted: Jan 09, 2016

The extent of sexual violence is to the extent of human history and it is one of the problems that humanity has been grappling with and can be considered one of the serious psychosocial deviations. Sexual abusiveness is one of the anomalies through which a person seeks and reaches sexual pleasure and satisfaction by abusing another person. In the research literature related to psychopathology of sexual abusers' personalities, the relationship between their attachment patterns and problems with abusive behavior has been of a particular interest to researchers and clinicians. The aim of this study is to compare attachment styles and the ability to empathy between offenders of child sexual abuse and ordinary people. In order to do this, in a comparative study, 33 sexual abuser and 33 normal person were selected through availability sampling method, and evaluated for attachment style, interpersonal reactions and the ability to empathy. Multivariate analysis of variances showed that secure attachment style is the prevailing attachment style among the ordinary individuals and avoidant attachment style is the dominant style among the sexual abusers. In addition, the results showed a higher ability of ordinary people in sympathetic attention index and a higher score in individual distress index among the sexual abusers. It seems, insecure attachment style with interference in the process of empathy, may be associated with sexual abusiveness.

**Keywords:** attachment, empathy, sexual abusiveness

*Electronic mail may be sent to: mrtzbhdr65@gmail.com*